روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۸ اذان مغرب ۱۷:۵۲ اذان صبح فردا ۵:۳۷ طلوع آفتاب ۷:۰۳

روزنامه شرق

یکشنبه ۱۳ بهمن ۱۳۹۲ ۲ ربیع‌الثانی ۱۴۳۵ ۲ فوریه ۲۰۱۴ سال یازدهم شماره ۱۹۴۳ ۱۶صفحه

کلاس‌های تحلیل فیلم و داستان در خانه هنرمندان

شرق: مازیار اسلامی و صالح نجفی به خانه هنرمندان می‌آیند و به بررسی سینما و فلسفه می‌پردازند. از بهمن امسال مجموعه کلاس‌ها و نشست‌هایی در خانه هنرمندان برگزار می‌شود که قرار شده در آن تحلیل و دیدن فیلم، متن‌خوانی و نقد تئاتر، نظریه فرهنگی و نویسندگی خلاق انجام شود. روزهای دوشنبه ساعت ۱۶ تا ۱۸ مازیار اسلامی هشت فیلم برتر سینمای پست‌مدرن را تحلیل می‌کند و صالح نجفی نیز بکت از نگاه آدورنو را در روزهای چهارشنبه تدریس می‌کند.

یادمان

مورد عجیب احمد بورقانی

سهام‌الدین بورقانی

● «روابط ادبیات و سیاست همواره خشونت‌آمیز بوده و من حیرانم که چگونه از ۲۰سالگی در حالی که شیفته ادبیات بودم نکته‌آموز عرصه سیاسی شدم و شد آنچه نباید می‌شد و آن وکالت مجلس بود. هرچه کوشیدم نتوانستم پا به وادی کلاسیک ادبیات بگذارم و برعکس در دنیای پلید کلاسیک سیاست جا باز کردم و البته برخلاف برخی ادعاها دریافتم که دنیای مستی و مستی‌زدگان ادبیات، فرهنگ و هنر چه پاک است و دنیای هوشیاری سیاست چه پلید و پلشت...»

این چند خط را از لابه‌لای دست‌نوشته‌های احمد بورقانی پیدا کردم و تا حالا بارها آن را خوانده‌ام و علاقه او را به عالم شعر و ادبیات عمیقا حس می‌کنم. با وجود اینکه پا به عالم سیاستی گذاشته بود که علاقه چندانی به آن نداشت و حتی بسمل‌شدن در آن را به جان خریده بود، اما همه تلاشش را می‌کرد که نقشش موثر باشد و صرفا حضوری بی‌دردسر و عادی نداشته باشد. در آخرین نطقی که در مجلس ششم خواند، گفت: «بر این باوریم روند اصلاح‌طلبی، آزادیخواهی و عدالت‌محوری به اتکای رای مردم و در چارچوب اندیشه‌ها و ارزش‌های دینی، آینده درخشانی را برای ایران رقم می‌زند. ما کوشیدیم بر پیمان خود با ملت استوار باقی بمانیم و به‌خاطر همه کوتاهی‌ها از ملت بزرگ ایران پوزش می‌طلبیم.»

در بحرانی‌ترین شرایط آرام و باانگیزه بود و حضوری پررنگ و موثر داشت؛ کینه‌ها را فراموش می‌کرد و به‌راحتی می‌بخشید. این را همه کسانی که از نزدیک با او کار کرده‌اند تایید می‌کنند. او از قاضی مشهوری که این روزها کمتر آفتابی می‌شود آزارهای زیادی دیده بود اما می‌گفت حتی از او هم کینه‌ای به دل ندارم.

در خبرگزاری جمهوری اسلامی، معاونت مطبوعاتی، مجلس شورای اسلامی و... به گواه همکارانش، همیشه خلاق و خوش‌فکر بود و ایده‌های جدیدی مطرح می‌کرد و هیچ‌وقت دست از مطالعه برنمی‌داشت. دفترچه‌های سیمی مختلفی را که همیشه همراهش بود، احتمالا بسیاری از دوستانش به یاد دارند که حاصل مطالعات و شب‌بیداری‌های متعددی بود تا با دست پر در جلسات مختلف حاضر شود و به همین دلیل همواره چند قدم از بقیه جلوتر بود.

هرقدر بخواهم به ویژگی‌های اخلاقی، نگرش‌ها و کارنامه گرانسنگ او اشاره کنم باز هم حرف‌های تازه‌ای برای گفتن هست. اما هنوز کارهای زیادی بر زمین مانده است که می‌تواند برای جامعه ما دستاوردهای زیادی به‌همراه داشته باشد. حمید هوشنگی و هادی خانیکی عزیز از یاران نزدیک بورقانی، در روزهای بعد از درگذشت او نوشتند که «تجربه احمد» تصویر او، در دایره بزرگ تلاش‌های گوناگون دورانی مهم است؛ در مطبوعات، دولت و در مجلس در حلقه نخبگان یا در میان مردم. احمد در همه‌جا با عشق زیست و با عقل گام زد و «تجربه احمد» جمع زیبای این دو در اندیشه و عمل سیاسی و اجتماعی است. احمد بورقانی قدیس نبود اما یکی از بهترین و عجیب‌ترین الگوها در میان چهره‌های سیاسی و فرهنگی تاریخ معاصر ماست. به قول هوشنگی باید چگونگی زندگی و شکل‌گیری شخصیت او را مجددا بازشناسی کنیم تا به‌صورت علمی به‌عنوان یک «مورد مطالعاتی» مورد توجه جدی قرار بگیرد تا شخصیتی مثل احمد در حجم و تعداد مقبول بازتولید شود و در گذرگاه‌های سخت، مملکت با ازدست‌دادن چنین انسان‌هایی، اینگونه تنها و مصیبت‌زده احساس ناامیدی نکند.

نکته آخر اینکه، جناب آقای روحانی در روزهای ابتدایی تشکیل دولت جدید در جایی اشاره کرده بود که برای گزینه معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد به‌دنبال فردی مثل بورقانی می‌گردد. امیدوارم فردی که انتخاب شده بتواند در راه او قدم بگذارد و دغدغه‌های روزنامه‌نگارانی را که همیشه در سخت‌ترین شرایط کار کرده‌اند در نظر بگیرد و بستر مناسبی را برای کار فراهم کند. حالا بهترین فرصت پیش آمده تا بعد از بازگشایی خانه سینما، چراغ خانه روزنامه‌نگاران، یعنی انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران -که به همت احمد بورقانی و تلاش‌های دوستانش شکل گرفته بود- دوباره روشن شود. انشاءالله

دکه

«کریس» در آسمان شب

● تازه‌ترین شماره ماهنامه تخصصی ستاره‌شناسی، «آسمان شب» منتشر شد. به‌مناسبت پنج‌سالگی این ماهنامه، بخش ابتدایی مجله به‌طور اختصاصی به مرور جایگاه این رسانه در علم ستاره‌شناسی کشور پرداخته است. یکی دیگر از گزارش‌های جذاب این شماره، موضوع رصد زمین توسط ماهواره‌های تصویربرداری است. در بخش فضا مرز بی‌کران، گزارشی از تعمیر فضاپیماها در فضا منتشر شده و یکی دیگر از بخش‌های قابل‌توجه این شماره، «دنیای شگفت‌انگیز کریس» است که به مرور زندگی کریس هدفیلد می‌پردازد.

مرگ مولف

برشی از زندگی

یادداشتی از مرحوم احمد بورقانی

آن‌شب نوبت آب خانه ما بود. یکی از شب‌های دلچسب تابستان بود. تقریبا همه اهل خانه بیدار مانده بودند و در انتظار شروع آب‌بازی. همه می‌دانستند رقابت میان آقای‌بصیرت و عمورضا داغ است. هر دو کاسه‌های خود را آماده کرده بودند. ساعت نزدیک ۱۱ شب بود. بقالی حاج‌علی هنوز باز بود عمورضا برای خرید چیزی وارد مغازه شد. آقای بصیرت کاسه مسی بزرگ خود را عمدا از بخش گل‌آلود آب جوی پرکرد و کنار در بقالی موضع گرفت. بیرون مغازه تاریک بود. هنوز آقایی که کت‌شلوار و کراوات سفید پوشیده بود به‌طور کامل پایش را از مغازه بیرون نگذاشته بود که آقای بصیرت در دو نوبت آب گل‌آلود را بر سر و رویش پاشید. فریاد طرف که به آسمان رفت دریافت که بد اشتباهی را مرتکب شده است بلافاصله دست به‌کار شد و با تکاندن لباس سفید آقا و تکرار این جمله که چیزی نیست، چیزی نیست، گند کامل را بر لباس آقا زد. پدرم و دایی‌هایم و آقاسید و اصغرآقا آهنگر و برخی همسایگان دیگر که حسابی کیفشان کوک شده بود دهن‌هایشان را گرفته بودند و می‌خندیدند. پری هم همراه با خواهرانش از پشت‌پرده شاهد ماجرا بودند و آرام‌آرام می‌خندیدند. پری که سرخ شده بود ظاهرا خجالت‌زده از کار بصیرت بود. به هر بدبختی بود آقای کت‌شلوار سفید را آرام کردند و با هزاران عذر و پوزش راهی‌اش کردند. طرف هنوز دور نشده بود و آقای بصیرت از شوک اشتباه‌گرفتن او به جای عمورضا خارج نشده بود که یک‌باره صدای ریختن شلیبی آب آمد و عمورضا فریاد زد یک هیچ به‌نفع من. نگو اصلا برای افزودن بر شیرینی آب‌بازی آن شب آقای کت‌شلوار سفید را عمورضا عمدا از مغازه راهی بیرون کرده و آبی را هم که بر سر و روی آقای بصیرت ریخته از داخل مغازه حاج‌علی با سطل خالی روغن ۱۸کیلویی آورده است. و البته این ماجرای آب‌بازی و بدوبدوها تا زمانی که محله ما لوله‌کشی شود در تابستان‌ها ادامه یافت. آقای بصیرت مستاجر خانه ما بود. ما خانواده‌ای هشت‌نفره بودیم. شش‌بچه و پدر و مادر و خانه همان ۷۰متر بود با دو طبقه در چهار اتاق. معمولا دو اتاق آن به اجاره بود. درست در ۲۰قدمی خانه ما، مادربزرگم و عمه‌ام زندگی می‌کردند. خانه آنها بزرگ‌تر بود. کمی آن‌سوتر دو تا از دایی‌هایم منزل داشتند. زندگی خوش و شاد و پرتحرکی داشتیم. نمی‌دانم آقای بصیرت کی و چرا مستاجر خانه ما شد. درصدد هم برنیامدم از پدر یا مادرم پرس‌وجو کنم. اما به یادم مانده بعد از آنکه توانستم آدم‌ها را از هم تمیز دهم او یکی از نخستین کسانی بود که شناختم. قدبلند، ورزیده، سفیدرو، با موهای مشکی صاف که به یک طرف شانه می‌کرد و صورتی پرخنده.

دانشجوی رشته مهندسی معدن بود در دانشگاه تهران و مادرم بعدها برایم گفت آن عکسی که بالای طاقچه زده بود دکتر محمد مصدق بود که سخت شیفته‌اش بود. او در طبقه اول خانه اتاق رو به حیاط را اجاره کرده بود، به ماهی ۳۰تومان. تصور می‌کنم سال ۱۳۴۳ بود. اتاق دیگر در اختیار پاسبانی بود که با زن و دختر خردسالش روزگار می‌گذراند البته معمولا خانه ما در منطقه‌ای در خارج از محدوده در شرق تهران واقع بود (البته هنوز هم هست) که از همان ابتدا وحیدیه نام داشت و بعدها به‌زعم تغییر نام آن احدی را ندیدم نام جدید را بر زبان آورد. هنوز آثار باغ‌های منطقه را که بعد از چندی با احداث خانه نقلی ۵۰-۶۰ متری دایر می‌شد می‌توانستی ملاحظه کنی. یکی از بازی‌های ما این بود که روی دیوارهای شکسته کاهگلی ضخیم ره بسپاریم و بکوشیم از بلندی به زمین پرت نشویم. حتی یادم مانده باغی به نام باغ سرهنگ بالاتر از مسی لباختر فعلی دایر بود و تابستان‌ها زنان به داخل باغ می‌رفتند و آزادانه تره‌بار خود را از جالیزهای آن می‌چیدند و در کنار در باغ وزن می‌کردند و پول آن را به کارگران باغ می‌پرداختند و می‌رفتند. همه کوچه‌ها و خیابان‌ها خاکی بود. تنها وسیله نقلیه‌عمومی، اتوبوسی بود که مردان را از انتهای خیابان وحیدیه به میدان فوزیه می‌برد و می‌آورد به یک‌قران.

محل بعدها صاحب یک حمام، یک مسجد نوساز، دومدرسه دخترانه و پسرانه آجری با سه ساختمان و حیات‌های وسیع و یک حیات ورزش تمام‌عیار شد. تعداد مغازه‌ها اندک بود و مهم‌ترین آنها برای ما بقالی حاج‌علی که همه‌چیز می‌فروخت از نفت و زغال و قرص آسپرین، کاشی و تمبر نامه و یخ و سیب‌زمینی و انواع نبش گرفته تا نان قندی و آب‌نبات چوبی، جارو، دفترچه، مداد، دگمه و کش و زیپ، هر جنسی را که تصور می‌شد ممکن است در خانه‌ای به آن نیاز افتد می‌توانستی سراغش را در مغازه حاج‌علی بگیری. محل هم کم‌کم شاهد خانه‌ها و کوچه‌های جدید می‌شد. اکثر خانه‌ها با روکار بدنمای آجرفشاری و قلیلی صاحب روکار آجرقرمز بهناز. برخی نیز ناپرهیزی می‌کردند و قزاقی سفید یا آجر بهمنی به‌کار می‌بردند. خانه ما نیز بدن ما بود و سال‌ها بعد پدرم از استاد ایمان سیمان‌کار که به درستکاری و سلامت اخلاقی شهره بود خواست نمای خانه ما را سیمان سبز بزند با قرنیزهای سفید و آن زمانی بود که طبقه سومی را هم شبانه دور از چشم نایب‌های شهرداری و برزن‌های فضول بالا برده بود. سال ۱۳۴۸ بود و من کلاس سوم دبستان. کار روزانه من بعد از خوردن نان و چای شیرین بدون پنیر یا کره، افتادن در زمین‌های خاکی اطراف و با همسن و سال‌های خودم به گشت‌وگذاررفتن بود. برخی چوب‌داران گله‌های گوسفند خود را به خرابه‌های نزدیک خانه‌های ما می‌آوردند و همین کافی بود که ما چند ساعتی از وقت خود را صرف سروکله‌زدن با گوسفندان و سگ‌های گله کنیم و درست همین مواقع بود که می‌دیدم آقای بصیرت گویا در عین حالی که به ما می‌نگرد در دنیای دیگری غوطه‌ور است. هم چشم به افق و دوردست داشت و هم از ما بچه‌ها چشم بر نمی‌داشت. معمولا برای ما از مغازه حاج‌علی خوردنی می‌خرید. بیسکوییت گرجی، آب‌نبات مینو که من عاشق مغز کاکائویی‌اش بودم یا نان قندی. نمی‌دانم به چه می‌اندیشید و چه می‌خواست اما می‌دانم که با عمه‌پری به‌گونه‌ای متفاوت از دیگران سخن می‌گفت. برای همه احترام قایل بود. پدرم سخت دوستش داشت و می‌دانم در دل آرزو می‌کرد کاش پسرانم راه او را بروند. هم اهل علم بود و هم دیندار. برای نماز صبح زودتر از همه بیدار می‌شد. می‌کوشید برای کسی مزاحمت درست نکند. نمازش را که می‌خواند از خانه بیرون می‌زد. حدود نیم‌ساعت بعد با چند نان سنگک برمی‌گشت، نیمی از یک‌نان را خودش بر می‌داشت، نیمی را به اتاق پاسبانی می‌داد و الباقی را به مادرم. دوست نداشت زیاد با او تعارف کنند و چندان نمی‌ماند که به تشکرها و تعارف‌ها پاسخ دهد. به اتاقش می‌رفت و ساعتی بعد با لباسی شیک خداحافظی می‌کرد و می‌رفت.

می‌گفتند خرج تحصیلاتش را پدرش می‌دهد که از لرهای متمکن اهل‌تصوف است و در بروجرد ساکن. سال‌ها بعد که آن حادثه دردناک رخ داد پدرش را دیدم که بلندبالا اما خمیده بود و شاربی سخت کشیده و پرپشت داشت. همه اهل محل آقای بصیرت را دوست داشتند.

نگاه

ما و دیگری و ما

کامبیز نوروزی

«مرگ» تکراری‌ترین واژه فراموش‌شده زندگی ماست. بدانیم یا ندانیم، بخواهیم یا نخواهیم، با «مرگ» زندگی می‌کنیم. از زندگی می‌آغازیم و هر گام به سوی مرگ می‌رویم. مرگ دیگران را هم تجربه می‌کنیم؛ دیگرانی دور یا نزدیک. هر «دیگری» که می‌شناسیم، گوشه‌ای از زندگی و هویت و حتی تاریخ ما را تشکیل می‌دهد. ما، به‌صورت فردی یا در هیات‌اجتماع، بخش‌های بزرگی از خود را، از «دیگری» و «دیگرها» می‌سازیم. تجربه ما از «دیگری»، در زندگی روزمره، به چیزی درون ما تبدیل می‌شود و چیزی را که در جست‌وجوی آنیم در ما می‌نشاند. آنچه در وجود «دیگری» می‌جوییم و از او می‌یابیم، هر اندازه کمیاب‌تر و هر اندازه که بیشتر مورد نیاز باشد، او را بیشتر می‌بینیم و بیشتر می‌خواهیم. آن‌گاه است که نبودش و مرگش، فقط این نمی‌شود که چون جسمش از میان ما رفته است، نقصانی بر ما وارد شده است. حکایتی دیگر است. نبود او، نبود آن چیزی می‌شود که ما نداشتیم و با او آن نداشته را جبران می‌کردیم. ماندلا سال‌های زیادی بود که از عرصه سیاست و روابط اجتماعی دور بود. اما جهان در او نماد کالای کمیاب و عمیقا مورد نیازی به نام انسان‌دوستی را یافته بود. مرگ او، مرگ آن «دیگری» بود که انسان‌دوستی را به قدرت تمام به یاد می‌آورد. حالا حکایت ماست و احمد بورقانی. او کارهای زیادی کرد. در جنگ و تبلیغات جنگ، در ایرنا، در دولت و معاونت مطبوعاتی و آزادی مطبوعات، در مجلس و... همه اینها به‌جای خود، اما آنچه احمد بورقانی را احمد بورقانی کرد؛ آنچه او را نزد اهل فرهنگ و قلم و سیاست به خاطره‌ای بزرگ و بی‌بدیل بدل کرد اینها نبود فقط. احمد بورقانی آن «دیگری» ما بود که برای ما چیزهای خیلی شریف‌تر و کمیاب‌تر را یاد آورد و نبودش و مرگش، نقصان چیزهای بزرگ و بس شریف‌تر را به یاد می‌آورد. آنها که از دور یا نزدیک، تجربه‌ای با احمد بورقانی داشتند، هرکدام از هر منظری که از او سخن گفته‌اند، تا آنجا که دیده‌ام، در یک چیز مشترک گفتند و متفق بودند، «اخلاق جوانمردی». احمد بورقانی همان «دیگری» ما بود که زندگی‌اش یک‌جور و مرگش جور دیگر اشارتی است به کمیاب‌ترین و ارزشمندترین چیزی که نیازمندی بزرگ ماست: آیین جوانمردی.

نعیم تدین
naeemator@gmail.com

کارتون خواب

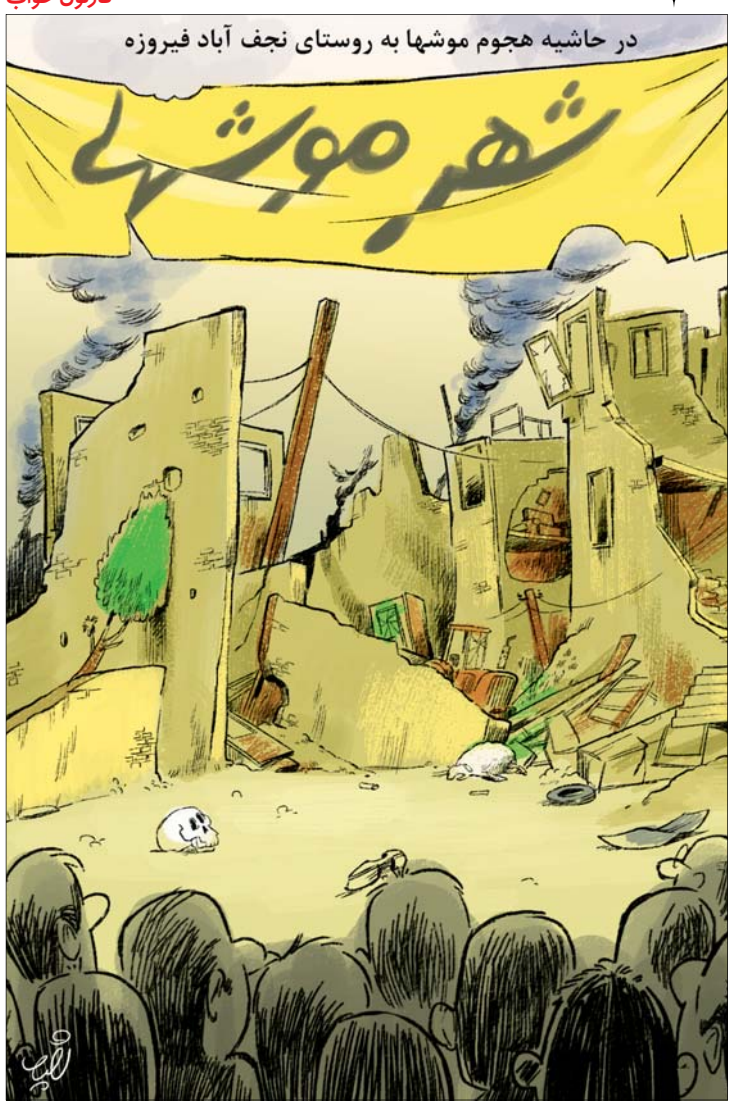

از هرنظر بی‌ضرر

امروز، روز پانزدهم است

پوریا عالمی

● بعد از آتش‌سوزی در خیابان جمهوری، سخنگوی آتش‌نشانی گفت علت مرگ دو زن کارگر «ناتوانی در استقرار مستحکم خود لب پنجره» بوده و معصومه‌آباد شورای شهر هم گفت: «این حوادث مثل بازنشدن چرخ هواپیما «طبیعی» است.» در نهایت هم نردبان مقصر شد.

اینکه چیزی نیست: بعد از چهار، پنج‌روز هم شهردار تهران آمد وسط و زد زیر توپ و توپ را انداخت توی زمین دیگران و با توپ پر گفت: «در حادثه برخورد دو قطار در نیشابور و فرود هواپیما در خارج از باند در اصفهان یا به‌خصوص در تصادف جاده قم که «تعداد کثیری» از مردم «در جریان آتش‌سوزی» کشته شدند، مقرر شد که این حوادث به‌سرعت رسیدگی شود اما در آخر متوجه نشدیم که چه اتفاقی افتاد.» به عقل ما، خلاصه این حرف یعنی در جاده قم ۴۰نفر از بین رفتند، اینجا توی خیابان جمهوری دونفر. و دونفر در مقابل ۴۰نفر که چیزی نیست.

عذرخواهی ۴۰ قربانی از برخی آقایان: شاید باورتان نشود، اما برخلاف نظر شهردار، جانشین فرمانده «ناجا» حادثه جاده قم را رسیدگی کرده و گفته بود: «از جاهای مختلف تماس می‌گیرند و می‌گویند چرا اطلاع‌رسانی شده و برخی آقایان کار را به جایی رسانده‌اند که به نظر می‌رسد ما باید به نمایندگی از ۴۰ قربانی حادثه از آنها عذرخواهی کنیم.» یعنی ببینید قضیه چه بوده و کدام «برخی آقایان» در بازار خودرو، کار را به‌جایی رسانده‌اند که صدای سردار رادان هم درآمده است.

پانزده‌روز که چیزی نیست: پانزده‌روز پیش، شهردار تهران بعد از انداختن توپ در نیشابور و اصفهان و جاده قم گفته بود: «حداکثر ظرف ۱۵روز آینده علل حادثه آتش‌سوزی خیابان جمهوری را به اطلاع مردم خواهیم رساند.» ما خیلی مزاحم نمی‌شویم. فقط آمدیم یادآوری کنیم امروز روز پانزدهم بود و پانزده‌روز که چیزی نیست.

موسسه آموزش عالی آزاد بهار برگزار می نماید:

رویکردهای جدید در
سمینار مدیریت استراتژیک
به همراه گواهینامه معتبر
زمان: ۱۶ بهمن ماه ۱۳۹۲ ساعت ۹ صبح الی ۱۷
مکان برگزاری سمینار: سالن کنفرانس موسسه بهار

Dr. Paul Hunter
دکتر پل هانتر
- موسس و مدیر اجرایی موسسه مدیریت استراتژیک آمریکا SMI
- دارای مدرک MBA و DBA از دانشگاه RMIT ملبورن استرالیا

سمینار مدیریت بین الملل
به همراه گواهینامه معتبر
زمان: ۱۷ بهمن ماه ۱۳۹۲ ساعت ۹ صبح الی ۱۷
مکان برگزاری سمینار: سالن کنفرانس موسسه بهار

دکتر منوچهر فرهنگ
- عضو هیات علمی مدرسه عالی اقتصاد استکهلم و دانشگاه صنعتی Lulea سوئد
- دکترای مدیریت گرایش بازاریابی دانشگاه Lulea سوئد

اولین مرکز تخصصی مدیریت MBA و DBA در ایران
جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۸۸۷۳۰۱۸۴ تماس حاصل فرموده ویا به وب سایت بهار مراجعه فرمایید.
www.bahar.ac.ir
آدرس موسسه بهار: خیابان بهشتی (عباس آباد)، خیابان پاکستان، کوچه دوم، پلاک ۲۷